

سید اکبر نوتاش: قامتی استوار در برابر تاریکی



در میان غروب های خونینی که تاریخ را آغشته به اشک کرده اند، نام سید اکبر نوتاش همچون اختری تابناک میدرخشد؛ مردی که قلبش برای عدالت می تپید و روحش با آتش آزادی گداخته بود. او نه یک مبارز عادی، که تجسم مقاومت بود؛ پیکری استوار در برابر توفانهای مبارزه سیاسی و همچنین کژروی های کسانی که نقاب "مبارزه" بر چهره داشتند، اما در سایه، دندانهای خیانت را تیز میکردند .

سید اکبر نوتاش، آن سردار بیباک، حتی زمانی که زخمهای شکنجه بر پیکرش نقش می بست، هرگز زانوی ذلت بر زمین نزد. او با تفکر انتقادی که بر آن باور عمیق داشت با جلادانی که با نام آزادیخواهی، سلاح به دست گرفته بودند و می خواستند صدایش را خاموش کنند، اما نمی دانستند که فریاد حق طلبی او از خاکستر خیانت نیز زنده تر می جهد. او می دانست در چه دنیایی قدم میگذارد؛ دنیایی که برخی "همراهان"، پشت نقاب وفاداری، خنجرها را پنهان کرده بودند. با این همه، هرگز شک نبرد. چون می دانست عدالت و اندیشه، حتی اگر امروز در خون غلتانده شود، فردایی روشن را فریاد خواهد زد.

او را کشتند ...

اما نه آتش آرمان هایش را، نه امید نسل‌های که از قامت استوارش درس ایستادگی می‌آموزند. سید اکبر نوتاش رفت تا ثابت کند خیانتکاران تنها می‌توانند پیکرها را به خاک بسپارند، نه اندیشه‌ها را. امروز، نام او بر دیوار تاریخ، حکاکی جاودانی شده است؛ یادآوری اینکه در مسیر آزادی، گاه باید تا پای جان ایستاد، حتی اگر خنجر خیانت از پشت فرود آید.

اینجا، زیر این آسمان بی ستاره، هنوز هم نجوای او شنیده میشود :

«عدالت هرگز نمی‌میرد.»

و ما، با هر نفس، این نوید را زنده نگه میداریم...

سید اکبر نوتاش به عنوان عضو کمیته مرکزی سازمان رهایی، نه تنها در مبارزه و تفکر پیشقدم بود بلکه در عرصه تفکر انتقادی نه تنها صاحب نظر عادی نبود بلکه از جمله آنانی است که در راه تفکر انتقادی سر و جان عزیز خود را نیز از دست داد.

در شرایطی که کور فکری و جزم اندیشی عده‌ی کوچک مغز و حقیر را در اطراف منافع لحظه‌ای شان، به جنایت کاری غیر قابل بخشش واداشت، سید اکبر نوتاش برای دفاع از حقیقت در برابر آن کور فکرن قاتل، تسلیم نشد و حتی زندگی شیرین خود را نیز در این راه گذاشت.

در اسطوره سید اکبر نوتاش، بازتاب اسطوره «چوردانو برونو» و دیگر راهگشایان اندیشه و تاریخ را می‌توان دید.

تا زمانی که اندیشه، اندیشه انتقادی، مبارزه برای عدالت اجتماعی و آزادی در عرصه کشور ما به جولان است، نام سید اکبر نوتاش هم جاودانه خواهد بود.

زمانیکه سید اکبر نوتاش را با 13 هم‌رزم اش کشتند و اجساد سلاخی شده و تسلیم نشده شان را در میدانی در شهر پیشاور انداختند، در کشوری مانند پاکستان که سازمان آی اس آی جهنمی آن یکی از فاشیستی‌ترین سازمان‌های پولیسی دنیاست، برای پرده پوشی قاتلان حتی یک پروسه نمایشی تعقیب این قضیه را نیز به راه نیانداخت.

آیا این ثبوت قاطع بر این نیست که در کشتن انقلابیون، جنایتکاران نقاب پوش درون سازمان و سازمان‌های استخباراتی ضد مردمی همداستان بوده‌اند؟

سید اکبر نوتاش را کشتند، زیرا نمی‌توانستند با وجود او و امثال اش از سازمان رهایی، مافیای جنایت و منبع درآمد های مشکوک و میلیونی بسازند.

سید اکبر نوتاش در کنار رفقای خود بصیر مامور هواشناسی، رحیم محصل ادبیات، قسیم و همراه با ده نفر قهرمان دیگر از طرف باند امین و فیض که در همراهی تنگاتنگ با مافیا های که با حزب جنایتکار گلبدین و بخش دیگر آن خاد رژیم کارمل - نجیب در کشته شد.

جالب است که همین دو مافیا بعدا که منافع شان با باند فیض - امین به هم نساخت، گلوی فیض و زن اش را بریدند.

قاتلان که حمایت بدون چون و چرای محافل امنیتی پاکستان را، با انباری از پول های که زیر عناوین مختلف برای شان سرزیر گردیده بود، داشتند ، سازمان را از خصلت انقلابی تهی کرده به «استخدام» سازمانی رو آوردند.

عضویت در برابر معاش از طرف دیگر سبب گردید که بسیاری از اعضا روی مجبوریت اقتصادی تن به هر چیزی بدهند که قاتلان دستورش را صادر می کردند.

یک عده از کسانی که ظاهراً با مافیای باقی مانده امین «بریده» اند از آنجا که در معاملات سیاه مالی و قتل های سازمانی شریک بودند و باصطلاح عامیانه «دان پر آو» (دهن پر آب) هستند ، اکنون که جنایت مافیای فیض امین ، ثابت هم شده است ، به علت همان سابقه سیاه، دو دسته به ضریح آن قاتل چسپیده و قتل ردیالانه جانباختگان ما از جمله سید اکبر نوتاش و دیگران را توجیه می کنند.

تاریخ را نمی توان با رشوه و پول تغییر داد.

جانباختگان ما از جمله سید اکبر نوتاش از جنس حقیقت هستند و به قول ماکسیم گورکی: «حقیقت نیروی است که حتی در خون هم غرق نمی شود.»

تقدیم به اکبر نوتاش که از پشت خنجر خورد:

رود چراغ

چراغ نام تو روشن باد!

که از تطاول تاریکی

رهید و

به کهکشان فروزان اختران پیوست

نه شوکران نه صلیب

نه تازیانه نه دار

شکوه زندگیت را، بخاک و باد نداد.

چراغ نام تو روشن باد

طنین گام تو و نقش گام نستوهت

بروی جاده ی تاریخ عشق

راه می پوید

و نقش پای تو هر جا چراغ میگردد

و در قفای تو جنگل چراغ، می روید

و در افق همه رود چراغ، می ریزد

نگار خانه ی مشرق را

چلچراغ می بندد

ز پشت خنجری از نسل مردگان خوردی

و خفاش دشنه

به زخمت، زبان کینه کشید

و مردگان جذامی

ز استواری تو،

خروش زوزه بر آوردند
و تازیانه به اندام تو
شعر استواری نوشت
تو ماندگار،
تو زخمی
همیشه زخمی تاریخ
تو از کرانه ی اعصار
و از کناره ی آتن
صلیب جنگل روم
ز جلجتای فلسطین
و دار خانه ی بغداد
و نامردگاه پیشاور
چه استوار گذر کردی:
تو تکه تکه ز شمشیر
به کام تلخ، شرنگ
به دست و پایت میخ
بفرق تاجی ز خار
سرود بانگ انالالحق
از لب تابالا
و تشنه دشنه ی نامردان
نشسته در پشت ات
چراغ نام تو روشن باد!
که باز مذبح تاریخ را
چه فاتحانه گذر کردی
مسیح وار به خورشید و نور پیوستی
رها ز مایده خواران
به طور غرور پیوستی...

۹ مارچ ۱۹۹۵